



Islamic Azad University, Lahijan Branch

Jurisprudence and Criminal Law Doctrines

آموزه‌های فقه و حقوق جزاء

HomePage: <http://jcl.d.liau.ac.ir>

Vol.2, No.1, Issue 5, Spring 2023, P:23-44

Receive Date: 2023/04/20**Revise Date:** 2023/05/01**Accept Date:** 2023/05/07**Article type:** Original Research**Online ISSN:** 2821-2339**DOI:** 10.30495/jcl.d.2023.1984340.1061

Pathology of the Method of Examination of Reasons in Criminal Courts

Mahdi Pourreza¹Farhadi Allah verdi maigoni²Mohammad Nabipour³

Abstract

Article 166 of the Constitution: the verdicts of courts should be documented and substantiated to the legal provisions and principles that according to that judgment is issued. The obligation of a judge to justify his decision is one of the crucial elements in accessing to justice and fairness. On one hand, the reasoned decisions enable higher authorities to effectively oversee the criminal judgments and on the other hand they contribute to increasing a sense of justice among addressees. Author in this article with aim of critical and pathological examination about method of dealing with reasons in criminal courts by means of using analytical descriptive method resulted that in order to achieve a fair trial, it is essential to pay attention to the reasons and issuing documented and reasoned decisions which prevents judicial tyranny and informs the litigants about the reasons for acceptance or rejection of their claims and evidence. Furthermore, the attainment of a fair trial necessitates the presence of expert and trained judges who can assess evidences based on their knowledge and expertise, leading to the issuance of reasoned decisions based on the legal evidences.

Keywords: pathology of judicial reasoning, pathology of judicial policy, pathology of method of examination of reasons.

¹. Ph.D student in Criminal Law and Criminology, Ayatollah Amoli Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran. mehdi pourreza60@yahoo.com

². Assistant Professor, Department of Law, Mazandaran University, Babolsar, Iran. (Corresponding Author) farhad.allahverdi@yahoo.com

³. Assistant Professor, Department of Law, Shamal University, Amol, Iran. nabipour_m@yahoo.fr



دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

Jurisprudence and Criminal Law Doctrines

آموزه‌های فقه و حقوق جزاء

Homepage: <http://jclld.liiau.ac.ir>

سال دوم - شماره ۱ - شماره پیاپی ۵ - بهار ۱۴۰۲، ص ۲۳-۴۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۳۱

DOI:10.30495/jclld.2023.1984340.1061

شاپا الکترونیکی: ۲۳۳۹-۲۸۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

آسیب شناسی شیوه رسیدگی به دلایل در محاکم کیفری

مهدی پور رضا^۱فرهاد اله وردی میگونی^۲محمد نبی پور^۳

چکیده

به موجب اصل ۱۶۶ قانون اساسی: « احکام دادگاه‌ها باید مستند و مستدل به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است. الزام قاضی به توجیه رأی، یکی از مهمترین متغیرهای دسترسی به عدالت و انصاف است. آراء مستدل از یک سو امکان نظارت دقیق تر مراجع عالی بر آراء کیفری را فراهم می‌کند و از سوی دیگر به افزایش احساس عدالت در میان مخاطبان رأی می‌انجامد. نگارنده در این مقاله با هدف بررسی انتقادی و آسیب شناسی نسبت به شیوه رسیدگی به دلایل در مراجع کیفری با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی به این نتیجه رسیده است که برای تحقق دادرسی منصفانه، توجه به دلایل و صدور آراء مستند و مستدل اهمیت بسزایی دارد، به گونه‌ای که ضمن جلوگیری از استبداد قضات، طرفین دعوا از موجبات رد و قبول ادعاها و ادله خود مطلع خواهند شد؛ البته برای تحقق دادرسی منصفانه، وجود قضاتی متخصص و آموزش دیده لازم است تا با تکیه بر دانش و تخصص خود به ارزیابی ادله پرداخته و در نهایت آرائی مستدل و مبتنی بر مستندات قانونی صادر نمایند.

واژگان کلیدی: آسیب شناسی استدلال قضایی، آسیب شناسی سیاست قضائی، آسیب شناسی شیوه رسیدگی به دلایل.

۱. دانشجوی دکترای حقوق جزاء و جرم‌شناسی، واحد آیت الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران. mehdipourreza60@yahoo.com

۲. استادیار گروه حقوق، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. farhad60391@yahoo.com

۳. استادیار گروه حقوق، دانشگاه شمال، آمل، ایران. nabipour_m@yahoo.fr

مقدمه

نظام قضایی نقش محوری در تضمین حمایت از حقوق فردی و حفظ حاکمیت قانون در هر جامعه ایفا می‌کند. با این حال، اثر بخشی آن به شدت به کیفیت فرآیند تصمیم‌گیری آن بستگی دارد که تا حد زیادی به توانایی قضات در تحلیل و تفسیر دلایل قانونی ارائه شده در برابر آن‌ها بستگی دارد. در ایران شیوه رسیدگی به دلایل در محاکم قضایی با انتقادات مختلفی به ویژه در خصوص عدم وضوح، یکنواختی و شفافیت در فرآیند تصمیم‌گیری مواجه بوده است. هدف این مقاله تحلیلی، انتقادی^۱ و آسیب شناسی^۲ روش رسیدگی به دلایل در محاکم قضایی ایران است. برای دستیابی به این امر، قوانین و مقررات مربوطه حاکم بر نظام قضایی ایران و نیز الزامات رویه‌ای و ماهوی را که قضات باید در رسیدگی به دلایل رعایت کنند، بررسی می‌کنیم. همچنین نقش عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را که ممکن است بر فرآیند تصمیم‌گیری تأثیر بگذارد و به آسیب‌شناسی روش برخورد با دلایل کمک کند، تحلیل خواهیم کرد. تحلیل ما بر اساس بررسی ادبیات و منابع حقوقی مرتبط در زمینه حقوق ایران خواهد بود. ما همچنین از دیدگاه‌های حقوقی تطبیقی استفاده خواهیم کرد، تا درک وسیع‌تری از چالش‌ها و فرصت‌های پیش‌روی سیستم قضایی ایران ارائه کنیم.

همچنین در این نوشتار قصد داریم به این سؤال پاسخ دهیم که آیا شیوه رسیدگی به دلایل در محاکم قضایی تحقق بخش دادرسی منصفانه است؟ بنابراین برای پاسخ به این سوال، ابتدا نقش مهم دلیل و لزوم رعایت اصول دادرسی منصفانه در دادرسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به تحلیل انتقادی جایگاه آن در محاکم قضایی و همچنین به چالش‌های متعددی که نظام قضایی ایران در این زمینه با آن رو به رو است، پرداخته و در انتها، پیشنهادهایی را در این زمینه ارائه می‌دهیم.

۱. مفهوم دلیل

دلیل، وسیله اثبات واقعیت است و بر همین اساس، ادله اثبات در امور کیفری از اهمیت و ویژگی‌های خاصی برخوردار است. دلیل، ترسیم‌کننده خطی است که مراحل مختلف دادرسی کیفری را از لحظه کشف جرم تا صدور حکم به هم پیوند می‌دهد. اگر چه دلیل، هدف دادرسی نیست؛ اما همواره مهمترین عاملی است که به کمک آن، احقاق حق صورت می‌پذیرد و امکان حرکت منظم چرخ‌های عدالت کیفری^۳ فراهم می‌آید. به همین لحاظ، عملکرد مجریان عدالت کیفری، در تمام نظام‌های حقوقی، پس از کشف جرم یا آگاهی یافتن از وقوع آن، حول محور جمع‌آوری ادله، به نفع یا ضرر متهم و سپس ارزیابی و سنجش آن‌ها دور می‌زند. در امور کیفری، از آنجا که ارتکاب جرم، باعث ایجاد اختلال در نظم و امنیت

1. critical

2. Pathology

3. Criminal Justice

اجتماع می‌گردد و هدف دعوای کیفری، کشف حقیقت و دستیابی به بزهکار واقعی به منظور اعمال مجازات است، علاوه بر دادستان یا شاکی، قاضی کیفری نیز در صورت لزوم باید به تکمیل ادله و حتی تحصیل دلیل کاملاً جدیدی که بتواند در سرنوشت محاکمه مؤثر باشد، بپردازد و همین امر به تنهایی، بیانگر تفاوت نقش دادرسی کیفری و حقوقی است. اصطلاح دلیل در عالم حقوق بر مبنای تفکر نمایاندن، تشخیص و کشف واقعیت استوار شده است و وظیفه دادرسی چیزی جز دستیابی به این واقعیت نیست. در حقوق، هنگامی سخن از دلیل می‌شود که رویدادی، هدایتگر حرکت عقل به سوی واقع شود. به بیان دیگر، هرگاه عقل، از نشانه‌های یافته خود، بتواند به امری مجهول پی ببرد، آن نشانه را دلیل می‌گویند. به همین اعتبار است که گاه دلیل، مرادف به برهان و قیاس^۱ نیز به کار برده می‌شود و گفته اند: «هر چه روح را به وجود حقیقت اقناع کند، دلیل است» (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۲۰).

در عالم حقوق، دلیل در دو مفهوم مورد توجه قرار گرفته است. نخست، در مفهوم اخص، به هر وسیله‌ای گفته می‌شود که در قانون پیش‌بینی شده و در مراجع قضایی سبب اقناع وجدان دادرسی به واقعیت امر مورد ادعا شود. با توجه به مواد ۱۲۵۷ به بعد قانون مدنی، دلایل اثبات دعوا عبارت است از اقرار، اسناد کتبی، شهادت، امارات و قسم. با مراجعه به ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی که در آن دلیل، عبارت از امری است که اصحاب دعوای برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌جویند. معلوم می‌شود که قانون‌گذار در امور و دعوای حقوقی از مفهوم اخص دلیل پیروی نموده است؛ چرا که در این نوع دعوی، قاضی اصولاً نقش حکم را ایفا می‌کند و جز در موارد استثنایی، عملاً وظیفه او اظهار نظر بر مبنای ادله ارائه شده از سوی اصحاب دعوا است و خود در مقام تحصیل دلیل به سود یکی از اصحاب دعوا بر نمی‌آید؛ به همین دلیل، قاضی حقوقی بر مبنای حقیقت صوری^۲ اتخاذ تصمیم می‌کند و به این ترتیب، طبیعی است که دلیل در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان امری که اصحاب دعوا برای اثبات ادعای خود ارائه می‌دهند، تعریف شود (آشوری، ۱۳۸۴، ۲۰۰).

دوم، در مفهوم اعم، عمل فراهم آوردن وسایلی است که وجدان دادرسی را اقناع می‌نماید؛ پس اینکه گفته می‌شود بار دلیل بر دوش مدعی است، دلیل در این مفهوم اعم بکار رفته و به معنای آن است که تدارک، تهیه و ارائه وسایلی که وجدان دادرسی را نسبت به واقعیت امر مورد ادعا، اقناع می‌نمایند، به عهده مدعی است (شمس، ۱۳۸۴، ۸۳-۸۴). این مفهوم هر چند در امور حقوقی، به ویژه در مقام تدارک، تهیه و ارائه دلیل از سوی خواهان یا خوانده بی‌معنا نیست، ولی اگر بپذیریم که در امور حقوقی، نظام ادله قانونی پذیرفته شده است و این بدین معناست که برای اقناع وجدان دادرسی که به معنای قوه‌ای در

1. analogy

2. virtual reality

باطن شخص که وی را از نیک و بد اعمال آگاهی دهد (معین، ۱۳۸۰، ۲۲۲). تنها ادله‌ای پذیرفته می‌شود که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش‌بینی شده است.

مفهوم دلیل به معنای اخص آن در امور حقوقی بیشتر جلوه می‌کند؛ اما در امور کیفری، دلیل به مفهوم اعم آن مد نظر است و به همین جهت گروهی از نویسندگان اقامه دلیل را به تمهید وسایلی که بتواند اعتقاد دادرس را به درست بودن ادعا تأمین کند، تعریف کرده‌اند. در امور کیفری، از آنجا که ارتکاب جرم باعث اختلال در نظم و امنیت جامعه می‌گردد و هدف دعوای کیفری، کشف حقیقت و دستیابی به مجرم واقعی به منظور اعمال مجازات قانونی است، علاوه بر دادستان یا شاکی، خود قاضی کیفری نیز در صورت لزوم باید به تکمیل ادله و حتی تحصیل ادله کاملاً جدیدی که بتواند در سرنوشت محاکمه مؤثر باشد، پردازد.

تفاوت بین نقش قاضی حقوقی و کیفری را می‌توان در این حقیقت جستجو کرد که اولاً، خلاف امور حقوقی، در دعوای کیفری معمولاً ادله اثبات، قبل از ارتکاب جرم تهیه و تمهید نمی‌شود؛ ثانیاً، متهمان در اغلب موارد و در صورت امکان، در صدد امحای دلایلی برمی‌آیند که بتواند بزهکاری آنان را به اثبات رساند؛ پس، باید قاضی کیفری در تهیه ادله اثبات جرم و تسریع در تحصیل و تسجیل دلیل در مراحل ابتدایی تعقیب فعال باشد و به عبارت دیگر، قاضی کیفری جز در موارد استثنایی نباید در چارچوب ادعاها و ادله اصحاب دعوا محصور گردد و خود می‌تواند و باید اقدام به کشف حقیقت کند و در جهت آن چیزی گام بردارد که حقیقت مادی نامیده می‌شود.

اصطلاح دلیل در حقوق به هریک از دو مفهوم مزبور که به کار رود، با لحاظ این تفکر است که نمایاندن و تشخیص و کشف واقعیت مورد نظر است؛ ولی نباید فراموش کرد که هرچند در مفهوم دلیل، نمایاندن و پیدا کردن واقعیت ملحوظ است؛ ولی در عین حال واقعیتی که با دلیل نمایان می‌شود، ممکن است با واقعیت امور، به گونه‌ای که رخ داده یا وجود دارد، منطبق نباشد؛ البته این احتمال وجود دارد که با ارائه دلیل، امری واقع نمایانده شود که واقع نمی‌باشد. وظیفه دادرس جستن حقیقت است، حقیقت وقایع حادث شده یا روابط حقوقی، چنانچه در عالم خارج محقق شده‌اند.

با این حال، گونه‌ی دیگری نیز از حقیقت طرح می‌شود که گاهی اوقات، آخرین مستمسک و راه حل برای حل و فصل دعوی به شمار می‌رود و آن حقیقت قضایی است. حقیقت قضایی در واقع تصویری است که از ادله ارائه شده به دادرس نتیجه می‌شود و گاه سبب تغییر شکل و ماهیت حقیقت مطلق (واقعیت مادی خارجی) شده و ظاهری مبدل به حقیقت می‌دهد. بی‌تردید قاضی باید تمام هم خود را بر آن دارد تا حقیقت مطلق را بدون توجه به ظاهر گاه فریب دهنده ادله ارائه شده، کشف و استخراج نمایند.

ساز و کار دلیل در امور کیفری بیشتر در جستجوی حقیقت مادی مطلق یا واقعیت است، حال آنکه در امور حقوقی گرایش به سمت حقیقت قضایی افزون‌تر می‌باشد؛ زیرا دادرس موظف است صرفاً در حیطه ادله‌ای که طرفین ارائه می‌کنند، باقی بماند و گامی از آن، فراتر برندارد. حقیقت قضایی و حقیقت مطلق از هم دور باشند و در این شرایط اجبار قاضی مدنی در محدود کردن خود به ادله اظهاری طرفین ممکن است وی را بر آن دارد که علی‌رغم علم به حقیقت مطلق، مطابق حقیقت قضایی اقدام به صدور حکم کند و به طور ضمنی حقیقت مطلق را نادیده انگارد.

بر عکس چنانچه در دادرسی کیفری جاری است، می‌توان به دادرس اجازه داد که تنها با توجه به اقناع وجدان خود و نه فقط ادله ابراز شده توسط طرفین، دعوی را فیصله دهد (صدرزاده، ۱۳۷۶، ۱۵)؛ اما به هر حال نباید فراموش کرد که سیاست قانونگذار ایران در چند دهه اخیر در باب دادرسی مدنی متحول شده و با عطف توجه به حقیقت مطلق، دادرس مدنی را تا حدی موظف ساخته در صدور جستجوی آن برآید. به هر ترتیب نباید از نظر دور داشت که طبیعت رسیدگی در امور کیفری و انتظاری که جامع مدنی از نقش عدالت جوی نظام دادگستری در تصور دارد، ایجاب می‌نماید تا دادرس کیفری به فیصله ظاهری و ختم دعوی قناعت نرزد؛ بلکه در پی آن باشد تا عدالت را به اجرا درآورد و این مهم میسر نخواهد شد، مگر با کشف حقیقت و آنچه که در عالم خارج رخ داده است.

حال این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که مگر قضات حقوقی در پی اجرای عدالت نیستند؟ یا آنکه مگر ماهیت و طبیعت امور کیفری چه چیزی در خود نهفته دارد که اقتضای کشف واقعیت (حقیقت مطلق) را می‌نماید حال آنکه در امور حقوقی مدعی هستیم باید به حقیقت قضایی قناعت ورزید؟

پاسخ را باید در تفاوت ماهوی عدالت کیفری و عدالت حقوقی جستجو نمود. در دادرسی حقوقی این بی‌طرفی قاضی و داور مآب بودن او و مآلاً عدم دخالت وی در کشف دلیل له یک طرف و علیه طرف دیگر است که عدالت را تعریف می‌کند، حال آنکه در دادرسی کیفری حضور فعال قاضی در کاوش ادله و در پی آن دست یازیدن به واقعیت است که عدالت کیفری را تجسم می‌بخشد (پورزند مقدم، ۱۳۸۰، ۱۷؛ قنبرپور، قربانی، ۱۴۰۱، ۵۹).

از آنچه گذشت، مشکلات ارائه تعریفی جامع و مانع از دلیل مشخص می‌شود و به همین علت است که تعاریف مختلفی از سوی نویسندگان ارائه شده است. برخی حقوقدانان با توجه به تعریف سنتی دلیل، آن را اثبات وجود عملی در شیوه‌ها پذیرفته شده توسط قانون (تدین، ۱۳۸۸، ۳۱)، یا هر شیوه‌ای که اثبات وجود یا عدم وجود یک فعل ارتكابی یا درستی یا نادرستی یک قضیه را اجازه می‌دهد، تعریف کرده‌اند.

برخی از نویسندگان با توجه به ویژگی‌های دلیل در حقوق اسلامی و با تکیه بر مفاهیم کلی و فلسفی، تعاریف چندی را از دلیل ارائه کرده‌اند. « راهنمایی اندیشه را دلیل باید نامید، خواه در این

راهنمایی وصول به مجهول مورد نظر باشد یا صرفاً وصول به هدف مورد توجه باشد، هر چند که مجهول حل نشود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ۴۵)، یا «دلیل به چیزی گفته می‌شود که ذهن آدمی را از مجهول به معلوم رهنمون گردد، خواه به طور قطعی باشد، خواه به طور ظنی» (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۸، ۴۵). یا دلیل چیزی است که برای اثبات امری در خصوص دعاوی به کار می‌رود. قوانینی که جنبه اثباتی دارند و کاشف از امری می‌باشند، دلیل نامیده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ۳۰۹). برخی از حقوق دانان نیز با تکیه بر جنبه اقناع وجدان دادرس به عنوان عنصر مقومّ دلیل یا با تکیه بر اثبات ادعا، در مقام تعریف دلیل برآمده‌اند.

آنچه که وجدان دادرس را در اثبات ادعا قانع می‌کند، در علم حقوق اصطلاحاً دلیل نامیده می‌شود (صدرزاده افشار، ۱۳۷۶، ۳)، یا ادله اثبات دعوی در مراجع قضایی به کار می‌رود و ادعای مدعی را می‌توان اثبات کند (حسینی نژاد، ۱۳۷۴، ۴). برخی دیگر از حقوق دانان کیفری با توجه به هدف دلیل که همانا کشف حقیقت و دستیابی به واقعیت است و با عنایت به نقش دلیل در مسیر دادرسی کیفری، آورده‌اند که دلایلی که مبنای علم و یقین قاضی در اثبات بزهکاری است، مجموعه وسایلی است که به کمک آن، قاضی جزایی واقعیت‌ها را کشف و بر حقایق نامعلوم آگاهی یافته، پس از وقوف کامل به وقوع جرم و شناخت فاعل مادی و معنوی آن، به تصمیم قضایی مبادرت می‌ورزد (خزانی، ۱۳۷۷، ۷۱) و برخی در مقام تعریف دلیل در امور جزایی و با توجه ویژگی‌های دلیل در امور کیفری، دلیل را این‌گونه تعریف نموده‌اند.

دلیل مجموعه قواعد قابل اجرا برای احراز یک جرم در ارتباط با وقایع بیرونی و یا رفتار شخص مورد تعقیب است (گلدوزیان، ۱۳۸۴، ۱۸) یا در امور کیفری دلیل ادعای را اثبات کند و یا دلیل عبارت از هر وسیله قانونی است که مقامات قضایی را در کشف حقیقت و حصول اقناع وجدانی و اتخاذ تصمیم عادلانه یاری بخشد (آشوری، ۱۳۸۴، ۲۰۱).

همان‌طور که می‌دانیم، دلیل در آیین دادرسی کیفری، ترسیم‌کننده مسیری است که مراحل مختلف دادرسی کیفری را از لحظه کشف جرم تا صدور حکم به هم پیوند می‌دهد و در این مسیر، ادله برای اثبات جرم یا نفی اتهام مورد استناد قرار می‌گیرند. در کلیه مراحل دادرسی کیفری از مرحله پلیس قضایی تا مرحله انشای رأی وحدت تئوری دلیل حاکم است و هدف تحصیل و تقدیم دلیل جستجوی حقیقت مادی و کشف واقعیت است؛ بنابر این، با توجه به آنچه گذشت و به عنوان جمع‌بندی این گفتار، دلیل در امور کیفری را می‌توان این‌گونه تعریف کرد که عبارت است از هر وسیله یا شیوه قانونی که برای اثبات جرم و انتساب آن به متهم یا نفی اتهام و به هدف کشف حقیقت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲. لزوم توجه به دلایل و صدور آراء مستند و مستدل در دادرسی

یکی از اصول دادرسی منصفانه،^۱ مستدل و مستند بودن آراء است. استدلال به معنای آوردن دلیل برای اثبات مطلوب و به تعبیر دیگر، استمداد از معلوم برای دست یافتن به مجهول است. منظور از مستدل بودن رأی، ذکر پایه فکری دادرس به عنوان معلوم برای رسیدن به مجهول است، به طوری که عقل، نتیجه استوارشده بر مقدمات رابپذیرد. از نتایج مستدل بودن آراء، جلوگیری از افراط‌گری^۲ قضات است (کریمی و همکاران، ۱۳۹۱، ۳۹)؛ بنابراین، دادرس مکلف است دلایل، مبانی و مستندات تصمیم اتخاذی را اعلام نماید و به طور مستدل جهات پذیرش یا رد هر یک از دلایل ارائه شده از سوی طرفین دعوا را شرح دهد تا به این ترتیب از اقدام سلیقه‌ای و خودسرانه قضات جلوگیری به عمل آید. قاضی آزاد است با استفاده از هر دلیلی به اقتناع وجدان و اطمینان دست یابد (حیدری، ۱۳۹۳، ۹۳). اتخاذ تصمیم بدون ارائه دلایل و مبانی آن، خلاف عدالت است و نمونه بارزی از دیکتاتوری است؛ لذا رعایت این امر در دادرسی، همواره اهمیت کلیدی داشته است (Schwartz, 1953, 179).

دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در دعاوی متعددی تأکید نموده است که برای حمایت از افراد در برابر اقدامات خودسرانه، دلایل و حقایقی که تصمیم با اتکاء به آن‌ها اتخاذ شده است، باید اعلام گردد؛ زیرا اولاً، این حق شهروند است که از دلایل عدم موفقیت خود به طور کامل مطلع گردد؛ ثانیاً، با آگاهی محکوم علیه از دلایل محکومیت و شکست خود، این امکان برای وی مهیا می‌شود که در مراحل بالاتر به اثبات خلاف واقع بودن دلایل مورد استناد در دادنامه بپردازد؛ ثالثاً، دادگاه بالاتر که به بررسی مجدد آرای مورد اعتراض می‌پردازد، باید بداند که چه ادله‌ای ارائه شده و کدام یک رد شده است و دلایل رد ادله چه بوده است (Pataki, 2002, 152-168)؛ بنابراین، دادرس به صورت مستند و مستدل باید موجبات رد و قبول هر یک از دلایل ابرازی طرفین را اعلام نماید.

الزام قضات به مدلل نمودن آراء، موجب می‌شود که اصحاب دعوا بدانند چه اسبابی، نظر دادرس را له یا علیه آنان سوق داده است و این اطمینان خاطر حاصل شود که قاضی با بی‌طرفی و از طریق منطقی، به واقع رهنمون شده است؛ لذا مستند و مستدل بودن آراء از وثیقه‌های آزادی‌های عمومی و حافظ حقوق بشر در جامعه است (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ۵۳-۵۰)؛ همچنین اعلام مبانی و جهات آراء، موجب مشروعیت قضاوت دادرسان می‌شود (صالحی راد، ۱۳۸۲، ۲۱-۲۰).

اصل ۱۶۶ قانون اساسی نیز مقرر نموده است: « احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است ». در قوانین متعددی از جمله بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های

1.fair trial

2.extremism

عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به پیروی از اصل ۱۶۶ قانون اساسی بر مستند و مستدل بودن آراء، تأکید شده است؛ لذا قضات مکلف به اعلام دلایل و مبانی آرای اتخاذی می‌باشند.

همچنین یکی از تخلفات قضات مطابق ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ صدور رأی غیر مستند یا غیرمستدل است که متخلف به یکی از مجازات‌های انتظامی درجه چهار تا هفت محکوم خواهد شد.

در ماده ۲۱ آیین نامه قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۳ پیش‌بینی شده است که هیأت پس از اتمام رسیدگی و ملاحظه اسناد و مدارک موجود در پرونده و توجه کامل به مدافعات متهم و مواردی از قبیل میزان زیان وارده اعم از مادی و معنوی به دولت و یا اشخاص حقیقی یا حقوقی، آثار سوء اجتماعی و اداری، موقعیت کارمند، سوابق و فقدان سوء نیت وی، اقدام به صدور رأی و اتخاذ تصمیم می‌نماید. رأی هیأت‌ها باید مستدل و مستند به قانون و مقررات باشد. در ماده ۴۲ همان دستورالعمل نیز بر مستند و مستدل بودن آراء، تأکید شده است.

ماده ۲۴۸ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ هیأت‌های حل اختلاف مالیاتی را مکلف به صدور آرای موجه و مستدل نموده است. در بندهای ۲۸ و ۲۹ دستورالعمل دادرسی مالیاتی نیز مقرر شده است، رأی هیأت حل اختلاف مالیاتی بایستی موجه و مدلل باشد و ذکر اصول و مواد قانونی که بر اساس آن رأی صادر شده است، الزامی است؛ همچنین در ماده ۸۶ آیین دادرسی کار مصوب ۱۳۹۱ پیش‌بینی شده است، رسیدگی به مدارک و مستندات اقامه شده و تشخیص ارزش و تأثیر آن‌ها در اثبات ادعا با مرجع رسیدگی کننده است و چنانچه مرجع دلایل ارائه شده را مؤثر در اثبات ادعا نداند، با استدلال از ترتیب اثر دادن به آن‌ها خودداری خواهد کرد. در بندهای ۳ و ۵ ماده ۱۰۱ نیز تأکید شده است که رأی باید مستدل بوده و مستندات قانونی آن اعلام گردد.

در بند چ ماده ۵۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ مقرر شده است: « رأی باید با ذکر جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی صادر گردد ». متأسفانه این موضوع در میان آرای صادره از شعب تجدید نظر بسیار مشهودتر است. به طوری که با عبارات کلی و تکراری، رأی بدوی را تأیید نموده‌اند. در حالی که دقت نظر قضات در مرحله تجدید نظر، بسیار پر اهمیت و سرنوشت ساز است؛ زیرا در مرحله تجدید نظر با رسیدگی مجدد به کلیه مسائل ماهوی و شکلی پرونده و ارزیابی کلیه جوانب موضوع، رأی قطعی صادر می‌گردد که جز از طرق بسیار استثنایی و خاص قابل شکایت نیست و در نتیجه اشخاص ملزم به اجرای آرای صادره از شعب تجدید نظر خواهند بود (محمدی، ۱۳۹۳، ۲۲-۲۳)؛ از این رو، همواره، برای صدور آرای مستند و مستدل، بر تخصص و دانش دادرسان اداری تأکید زیادی می‌گردد.

۳. چالش‌های فراروی محاکم در رسیدگی به ادله کیفری

محاکم قضایی ایران با چالش‌های متعددی در ارزیابی ادله مطروحه و رسیدگی به آن مواجه هستند. این چالش‌ها سنخ‌های متفاوتی دارند و ما سعی می‌کنیم که بر اساس دسته بندی چالش‌های ساختاری و چالش‌های غیر ساختاری، مهمترین این چالش‌ها را برجسته کنیم.

۱-۳. چالش‌های ساختاری

چالش‌های ساختاری به مشکلاتی اشاره دارد که از نظام‌ها، فرآیندها و نهادهای زیربنایی یک سازمان یا جامعه خاص ناشی می‌شود. این چالش‌ها اغلب دیرینه و عمیقاً ریشه دار هستند و از عواملی مانند میراث تاریخی، هنجارهای فرهنگی و موانع سیستمی ناشی می‌شوند. در چهار چوب یک نظام قضایی، چالش‌های ساختاری می‌تواند شامل مواردی مانند: منابع ناکافی، چهار چوب‌های قانونی منسوخ و فقدان آموزش تخصصی برای قضات و متخصصان حقوقی باشد. این چالش‌ها می‌تواند بر توانایی نظام قضایی برای قضاوت مؤثر پرونده‌ها و حمایت از حاکمیت قانون تأثیر بگذارد.

پرداختن به چالش‌های ساختاری اغلب دشوار است؛ زیرا عمیقاً ریشه‌دار هستند و برای غلبه بر آنها نیازمند تغییرات نهادی قابل توجهی هستند؛ برای مثال، پرداختن به کمبود منابع در یک سیستم قضایی ممکن است نیاز به سرمایه‌گذاری قابل توجهی در زیرساخت‌ها و پرسنل داشته باشد که می‌تواند در یک فضای سیاسی و اقتصادی که ممکن است اولویت‌های دیگری داشته باشند، دشوار باشد. علاوه بر این، پرداختن به چالش‌های ساختاری اغلب به تعهد بلند مدت و تلاش مستمر نیاز دارد تا راه حل‌های کوتاه مدت که این، می‌تواند برای سیاست‌گذاران و سایر ذی‌نفعانی که ممکن است بیشتر بر نتایج فوری به جای تغییرات نهادی بلند مدت تمرکز کنند، چالش برانگیز باشد. به هر حال ما در ادامه به مهمترین این موارد در نظام قضایی ایران تمرکز می‌کنیم.

۱-۳-۱. آمارگرایی و عدم توجه کافی به معیارهای کیفی در رسیدگی‌های کیفری

آمارگرایی و توجه ناکافی به معیارهای کیفی در دادرسی کیفری در ایران، چالش ساختاری مهمی در رسیدگی به شواهد است. این چالش‌ها ریشه در سیستم‌ها و فرآیندهای زیربنایی نظام قضایی کشور دارند و می‌توانند تأثیر بسزایی بر توانایی نظام در ارزیابی و استفاده مؤثر از شواهد در پرونده‌های کیفری داشته باشند.

نظام قضایی ایران در تمرکز بر فرآیندهای آمارمحور با چالش ساختاری قابل توجهی مواجه است که سرعت رسیدگی به پرونده‌ها را بر معیارهای کیفی مانند انصاف و دقت در اولویت قرار می‌دهد. حجم بالای پرونده‌های حقوقی و کیفری ارجاع شده به دادگاه‌ها، همراه با فشار برای بسته شدن سریع پرونده‌ها، می‌تواند منجر به عدم توجه کافی به محتوای دلایل ارائه شده در دادگاه شود. به منظور اجتناب از تأخیر و دستیابی به اهداف آماری، قضات ممکن است برای انتقال سریع پرونده‌ها در سیستم، بدون توجه کافی

به قابلیت اطمینان و دقت شواهد ارائه شده، تحت فشار باشند. این می‌تواند منجر به تصمیم‌گیری‌های عجولانه، محکومیت‌های نادرست و تخلف از عدالت شود (صادقی و ولی الله، ۱۳۹۴، ۴).

علی‌رغم آنکه امروزه به مراتب بیش از پیش قضات با دانش دستگاه قضایی در حال انجام خدمت هستند؛ ولی به دلیل تأکید بر مثبت شدن آمار ماهیانه و سالیانه و سنجش عملکرد آماری شاهد مفید و مختصر نویسی آراء هستیم که بعضاً عالمانه نویسی و حقوقی بودن متن نگارشی آراء را هدف قرار داده است. آمار بالای پرونده‌ها در محاکم که تعداد آن از سوی مسئولان حدود ۱۵ میلیون پرونده بیان شده است، از یک سو، و کمبود قضات و امکانات لازم در دادگاه‌ها از سوی دیگر، شرایطی را پدید آورده است که اطلاع دادرسی و عدم دقت به کیفیت و نحوه استدلال در آراء کیفری یکی از نتایج ناخواسته آن خواهد بود. در همین حال، تأکیدات سال‌های اخیر مسئولان عالی قضایی کشور بر تعیین تکلیف پرونده‌های مسن و افزایش سرعت در رسیدگی‌ها، نگرانی‌هایی را درباره کاهش دقت و توجه بیش از اندازه به «آمار» ایجاد می‌کند.

۲-۱-۳. عدم استاندارد تشکیلات قضایی

به واقع می‌توان گفت که برای نخستین بار با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که مشتمل بر ۳۸ ماده و ۲۱ تبصره در ۷۴/۴/۱۵ در مجلس شورای اسلامی استاندارد قضایی رو به بهبود نهاد که پس از آن با تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ و همچنین قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ مجلس شورای اسلامی، تشکیلات قضایی گامی بلند در جهت استاندارد شدن برداشتند. با بررسی تشکیلات تجربه شده قضایی در جهان امروز و انواع آن، که یا به صورت تفتیش اتهامی (مختلط) مثل فرانسه و آمریکا و یا اتهامی مثل انگلیس بوده است، چنین به نظر می‌رسد که ضرورتی برای انکار تجربه مفید ملل دیگر که از نظر ساخت و اقدام، منافاتی با لزومات اجتماعی ما ندارد، وجود نخواهد داشت که به همین دلیل تشکیلات قضایی ما حسب روال قدیم از نظام اختلاطی تفتیشی، اتهامی پیروی می‌نمود، و حتی کشور انگلستان که از سیستم اتهامی در ساخت تشکیلات قضایی خود بهره می‌برد و بر این اساس، اثبات ادعای کیفری را تماماً به عهده مدعی در مقام شاکی می‌دانست و اگر ادعای شاکی تردید معقولی را در ذهن هیأت منصفه به وجود نمی‌آورد، رأی به برائت متهم بدون اقامه دلیل تدافعی، صادر می‌گردید؛ که این موضوع در دعاوی مدنی حسب ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی صرفاً، در دعاوی حقوقی جاری و ساری است (شیروهی، ۱۳۸۶، ۷).

با توجه به این مقدمه می‌توان به اهمیت و کارایی سیستم مختلط تفتیشی اتهامی و مکانیزم کاربردی آن پی‌برد. قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ به لحاظ بنیانی و پیرامونی، نه در قالب سیستم اتهامی می‌گنجد و نه ماهیت تفتیشی اتهامی داشت؛ همچنین قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ را نیز می‌توان مختلطی از تفتیشی اتهامی دانست؛ از این نظر، اولین ضربه

اساسی و شکننده به ماهیت اصل، و بیراهه رفتن ارکان آن وارد شد، شاید در بدو امر توجه اساسی به این موضوع نشده بود و عمل و ماهیت حقوقی ادعا و دلیل، از منظر استلزامات توجه قضایی دور مانده بود از آنجا که رسیدگی قضایی به اصل استماع استوار است، هدف سیستم تفتیش در تشکیلات قضایی، موجب احاله یک مسئولیت خطیر به قضات تحکیم گردید و بسیاری از پدیده‌های موجود که دارای شکل‌واره دعوی شد و امر بازداشت را به انحاء درجه به وسعت کلیه ادعاها توسعه داد.

آنچه که مهم است وظیفه دادرسی و سیستم تفتیش در ارزیابی دقیق و رسیدگی به مقدمات ثبوتی دعوی کیفری و تقویم آن به وجوبات اثباتی و سپس اعمال نظر توجیهی با مصادیق منطبق با قانون جزا و نهایتاً صدور کیفرخواست و ادعانامه است؛ در حالی که رسیدگی در دادگاه عمومی کیفری با یک پشتوانه اثبات نشده و پروسه ناقص صورت گرفته و میدان منازعات و مخاصمات بین مردم را به شدت توسعه داده است.

موضوع دیگر که ماهیت رسیدگی را به مخاطره انداخته بود، لزوم تحقیق در هدف، از منشأ ادعاهای ایرادی مدعیان از طرف مراجع محترم قضایی بوده است و چون تحقیق در هدف، وظیفه اخلاق بوده و وظیفه حقوق، تحقیق در ارگانیزم واندام رویدادهای وقوعی حقوقی است و نتیجه محقق از این اقدام و دوری جستن از تحقیق در هدف مستلزم رسیدگی بلاواسطه ادعاها در محکمه عمومی بوده و سیستم ایجاد شده به عنوان یک راهکار، تلاش جستجوگرایانه نهفته در نظام تحقیق را مطرود می‌دانسته است. نتیجتاً، شبکه تحقیق در درون سازمان رسیدگی از جایگاه مناسبی برخوردار نبوده است، در حالی که نظام تحقیق، صدق و کذب ادعا را در مرحله‌ای پایین‌تر از محکمه تحکیم عهده‌دار است و ذهنیت حاصله که موجب یک استنباط کلی از پیکره ادعا می‌گردد، نمی‌تواند ذی مدخل در فضای تصمیم منصفانه قاضی صادر کننده حکم به حساب آید (صادقی و ولی الله، ۱۳۹۴، ۱۰).

در بسیاری از احکام صادره می‌توان نادیده گرفتن دلایل ضعف نظریه ثبوتی را به اعتبار دلایل نافی آن در مراحل پایانی پروسه تحقیق و حکم مشاهده نمود. این نتیجه به دو دلیل دارای نمایه رخدادی شده است.

اول، تراکم پرونده و حجم بالای ادعاهای ثبت شده در قالب پرونده قضایی و ارجاع آن به شعب دادگاه‌ها.

دوم، اشباع فضای تحلیل‌گر پردازشگر ذهن قاضی و تضعیف قدرت انفکاک در رویدادهای سمعی و بصری از طریق اوراق پرونده‌ها و مدافعات مکتوب، که به شدت ظرفیت هر انسان قدرتمندی را به چالش ضعف می‌کشاند، و نمی‌توان از قضات محترم که دارای اشتراکات مطلق با همه افراد جامعه هستند، انتظار یک قدرت ماوراء ماهیت مادی را داشت و چنین تصویری قطعاً، ریشه در بی‌انصافی دارد.

موضوع دیگر کمبود نیروی انسانی ورزیده و ماهر و کم تجربه در تشکیلات قضایی اعم از قضایی و اداری است و با آنکه ریاست محترم قوه قضائیه مکرراً اذعان به فاصله زیاد تا رسیدن به استاندارد قضایی مطلوب داشته‌اند و برای تکمیل نیروی انسانی متناسب با چارت سازمانی و نیازمندی‌های موجود درخواست مساعدت نموده‌اند؛ ولی گویا تاکنون پاسخ مثبتی به این امر از باب تقویت منابع مالی و بودجه‌ای داده نشده است و از نظر درون ساخت سازمانی، همچنان اندام تشکیلاتی از نبود اعضاء ملزوم وجود، در رنج به سر می‌برد؛ البته، پرداختن به زوایای این کاستی‌ها مستلزم مجال مغتنم و غیر ژورنالیستی است.

۳-۱-۳. عدم پذیرش وکیل به مثابه بازوی اجرای عدالت

قاضی باید با استدلال وکیل در لایحه دفاعیه وارد گفت‌گو و محاجه شود؛ بدین نحو که وکیل را به مثابه بازویی برای اجرای عدالت بداند و در عین حال که از حقوق موکل خود دفاع می‌کند، اجرای عدالت را سر لوحه کار خویش قرار داده و هیچگاه از آن غافل نمی‌شود. اگر قاضی در مراعات پرونده وکیل را همچون یک رقیب و یا فردی که فقط به حفظ حقوق موکل (حقوق قانونی و یا غیر قانونی) می‌اندیشد، در نظر بگیرد، قطعاً، در مثابه با وکیل وارد مباحث حقوقی کیفری نشده و با علت‌های وارده بدون داشتن استدلال، دلایل وکیل را غیر قابل استناد می‌خواند و چون قدرت چرخش قلم در دستان او است، به راحتی موضوع پرونده را به چالش می‌کشانند.

در اکثر آراء صادره از محاکم، قاضی با وکیل وارد گفتگو نسبت به دلایل طرفین نمی‌گردد و این جای خالی در تمامی آراء کیفری دیده می‌شود. ناگفته نماند در صورتی که قاضی در مقام پذیرش و یا رد دلایل وکیل بر آید، قطعاً، ناچار است که از شیوه استدلال، استفاده کند و این رویارویی قاضی با وکیل در لایحه دفاعیه، علت نحوه صدور رأی و مبانی استواری آن را آشکار می‌سازد. بعضاً، قاضی در گفتگوهای شفاهی در جلسات رسیدگی وارد این محاجه می‌گردند؛ اما محدود به چند مورد خاص و بدون مکتوب نمودن آن، این گفتگوها خود تبیین کننده نحوه صدور آراء خواهد بود و جای خالی همین محاجه، قویاً درک می‌گردد و در صورت وجود بحث و گفتگو با وکیل و یا اصحاب دعوی، آنان با رأی ارتباط برقرار کرده و احساس عدالت قابل درک و فهم است.

۳-۲. چالش‌های غیرساختاری

در واقع چالش‌های غیرساختاری به مشکلاتی اشاره دارد که غیر از نظام‌ها، فرآیندها و نهادهای زیربنایی یک سازمان یا جامعه خاص ناشی می‌شود که ذیلاً اشاره می‌کنیم.

۳-۲-۱. آموزش استدلال‌ورزی حقوقی و شفافیت در رسیدگی به ادله

استدلال حقوقی یک جنبه حیاتی از روند قضایی است؛ زیرا به قضات اجازه می‌دهد تا اصول قانونی را در موارد خاص اعمال کنند و تصمیمات آگاهانه بگیرند. با این حال، در ایران، استدلال‌های حقوقی اغلب

مبهم و فاقد شفافیت است. یکی از دلایل این امر عدم آموزش قضات در مورد موضوعات استدلال حقوقی است.

بسیاری از قضات در ایران آموزش یا تخصص لازم را برای اعمال صحیح اصول حقوقی در مورد واقعیات یک پرونده خاص ندارند. این امر می‌تواند منجر به عدم انسجام و قابلیت اطمینان در تصمیمات قانونی شود؛ زیرا قضات ممکن است اصول قانونی را که به کار می‌برند، کاملاً درک نکنند. علاوه بر این، قضات ممکن است تمایل لازم را برای ارائه استدلال‌های خود در آراء صادره نداشته باشند، که می‌تواند فقدان شفافیت در استدلال قانونی را تشدید کند.

عدم شفافیت در استدلال حقوقی می‌تواند تأثیر بسزایی در عادلانه و صحت تصمیمات حقوقی در ایران داشته باشد. هنگامی که استدلال‌های حقوقی نامشخص یا مبهم هستند، درک دلیل اتخاذ یک تصمیم خاص برای افراد دشوار است، که می‌تواند اعتماد به سیستم قضایی را تضعیف کند. علاوه بر این، می‌تواند منجر به محکومیت‌های نادرست یا تبرئه شود؛ زیرا قضات ممکن است اصول قانونی را که به کار می‌برند کاملاً درک نکنند.

در ایالات متحده، استدلال قانونی و شفافیت در رسیدگی به شواهد، جنبه‌های حیاتی نظام حقوقی، به ویژه در سیستم عدالت کیفری است. آموزش استدلال حقوقی و شفافیت در رسیدگی به شواهد در آموزش و عملکرد وکلا، قضات و سایر متخصصان حقوقی نقش اساسی دارد. استدلال حقوقی فرآیندی است که طی آن متخصصان حقوقی اصول و قواعد حقوقی را برای یک مجموعه معین از حقایق اعمال می‌کنند تا به یک نتیجه یا قضاوت قانونی برسند. استدلال حقوقی در دانشکده‌های حقوق از طریق دوره‌هایی که تجزیه و تحلیل حقوقی، تحقیق، نوشتن و وکالت را پوشش می‌دهد، تدریس می‌شود. در این دوره‌ها، دانشجویان می‌آموزند که چگونه مسائل حقوقی را شناسایی کنند، استدلال‌های حقوقی را تجزیه و تحلیل کنند، و استدلال‌های حقوقی متقاعد کننده بسازند. استدلال حقوقی نیز از طریق آموزش-های عملی، مانند دوره‌های کارآموزی، که در آن دانشجویان تحت نظارت وکلای مجرب و قضات کار می‌کنند، آموخته می‌شود. این نوع آموزش، تجربه دنیای واقعی را برای دانشجویان فراهم می‌کند و به آنان اجازه می‌دهد تا اصول حقوقی را در پرونده‌های واقعی اعمال کنند (صادق منش و فرخی نیا، ۱۳۹۱، ۵).

۳-۲-۲. سوگیری‌های قضایی

سوگیری‌های قضایی می‌تواند به طرق مختلف ظاهر شود و می‌تواند تحت تأثیر طیفی از عوامل از جمله باورهای شخصی، هنجارهای اجتماعی و فرهنگی و فشارهای سیاسی باشد. در ایران، سوگیری‌های قضایی می‌تواند مشکل ساز باشد. یکی از راه‌های کلیدی که در آن سوگیری‌های قضایی می‌تواند بر روند رسیدگی به شواهد تأثیر بگذارد، تأثیرگذاری بر تفسیر و ارزیابی شواهد ارائه شده در دادگاه است. قضات

مغرض ممکن است احتمال بیشتری داشته باشند که شواهدی را که عقاید یا عقاید از پیش تعیین شده آنها را تأیید نمی‌کند، نادیده بگیرند یا به شواهدی که از جانبداری آنها حمایت می‌کند، وزن بی مورد می‌دهند. علاوه بر این، سوگیری‌های قضایی نیز می‌تواند بر عادلانه بودن و صحت تصمیمات قانونی تأثیر بگذارد، به ویژه در مواردی که شواهد مبهم یا متضاد هستند. قضات مغرض ممکن است به جای ارزیابی عینی شواهد و به کارگیری اصول قانونی برای تصمیم‌گیری منصفانه و دقیق، شواهد را به گونه‌ای تفسیر کنند که از جانبداری آنها حمایت کند.

موضوع سوگیری قضایی در ایالات متحده، موضوعی است که سال‌ها است مورد توجه قرار گرفته است. سوگیری قضایی، تمایل قضات به نفع افراد یا گروه‌های خاص، موضوع پیچیده‌ای است که می‌تواند به اشکال مختلف در سیستم قضایی آمریکا آشکار شود. در اینجا به چند نمونه مستند از سوگیری قضایی در ایالات متحده اشاره می‌کنیم:

الف) تعصب نژادی

سیستم عدالت کیفری در ایالات متحده مدتها است که به دلیل تأثیر نامتناسب آن بر جوامع رنگین پوست مورد انتقاد قرار گرفته است. تحقیقات نشان داده است که افراد سیاه پوست و اسپانیایی تبار بیشتر از افراد سفیدپوست توسط پلیس متوقف، جستجو و دستگیر می‌شوند. علاوه بر این، مطالعات نشان داده‌اند که نژاد می‌تواند در تصمیم‌گیری قضایی نقش داشته باشد. برای مثال، یک مطالعه در سال ۲۰۱۴ توسط انجمن وکلای آمریکا نشان داد که قضات بیشتر از متهمان سفیدپوستی که مرتکب جرایم مشابه شده‌اند، متهمان سیاه پوست را به حبس طولانی‌تری محکوم می‌کنند.

ب) سوگیری جنسیتی

سوگیری جنسیتی، شکل دیگری از سوگیری قضایی است که در ایالات متحده مستند شده است. مطالعات نشان داده است که زنان در موارد خاص کمتر از مردان محاکمه می‌شوند. برای مثال، یک مطالعه در سال ۲۰۱۲ توسط انجمن ملی قضات زن نشان داد که زنان بیشتر در طول بحث‌های شفاهی توسط قاضی‌ها قطع می‌شوند و همچنین بیشتر در معرض کلیشه‌های منفی در دادگاه قرار می‌گیرند.

ج) سوگیری سیاسی

قضات قرار است بی‌طرف باشند؛ اما اعتقادات سیاسی آنها گاهی اوقات می‌تواند بر تصمیم‌گیری آنها تأثیر بگذارد. این امر در پرونده ای در سال ۲۰۲۰ مشهود بود که در آن یک قاضی فدرال در پنسیلوانیا شکایت کمپین ترامپ را که به دنبال لغو نتایج انتخابات این ایالت بود، رد کرد. قاضی، منصوب جمهوری خواه، از استدلال‌های حقوقی کمپین ترامپ انتقاد کرد و درخواست آن‌ها را «بی‌حاصل» توصیف کرد. این تصمیم از سوی برخی، نمونه‌ای از قاضی که قانون را بر اعتقادات سیاسی خود مقدم می‌داند، تلقی می‌کردند.

(د) سوگیری اجتماعی اقتصادی

قضات، همچنین می‌توانند بر اساس وضعیت اجتماعی اقتصادی متهم تعصب نشان دهند؛ برای مثال، یک مطالعه در سال ۲۰۱۹ توسط مرکز عدالت برنن نشان داد که قضات در لوئیزیانا به احتمال زیاد برای متهمان کم درآمد جریمه و هزینه اعمال می‌کنند تا کسانی که توانایی پرداخت هزینه را دارند. این می‌تواند چرخه‌ای از بدهی و فقر را بیشتر کند (ساکیان و واعظی، ۱۴۰۱، ۱۴).

۴. راهکارهای تقویت رسیدگی به دلایل در محاکم کیفری

به دور از راهکارهایی همچون فرهنگ سازی و ترمیم بدنه جامعه و بالا بردن سواد حقوقی اشخاص که سهم بسزایی در این مقوله دارد به دنبال راه چاره مفید و عملی هستیم. استفاده از قضات با سواد و قراردادن فیلترهای قوی علمی برای به کارگیری افراد خبره، خود می‌تواند در این مقوله یاری دهنده باشد؛ چراکه شخص با سواد در مواجهه با پرونده قضایی به اولین چیزی که فکر می‌کند، آن است که رأی خود را بر قانون استوار سازد. استدلال قضایی عنوان جدید و آسمانی نیست؛ بلکه برگرفته از نص صریح قانون است. در اصل ۱۶۶ قانون اساسی و مواد ۲ و ۳۷۴ و ۴۵۵ و ۴۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری و بند ۲ ماده واحده قانون حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ و ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ همگی اشاره به مستدل بودن رأی دارد.

پس این طبیعی است که یک فردی که از سواد حقوقی بالایی بهره می‌برد، رأی خود را بر استدلال استوار نماید. این بدان معنی نیست که در حال حاضر چون اکثر آراء کیفری خالی از استدلال هستند و یا از استدلال ضعیفی برخوردار هستند (به یک سطر و یا یک لفظ تکراری بسنده می‌شود)؛ پس اکثر قضات بی‌سواد هستند! خیر. نگارنده در فرازهای قبل موانع زیاد دیگری را برشمرد که با وجود آنها رأی به سمت و سوی بی‌قانونی قدم بر می‌دارد که بعضی از آن موانع نیز خارج از توان قاضی است (انسان بما هو انسان)؛ اما با وجود تمام این موانع نباید به بهانه آن از صدور یک رأی مستدل فاصله گرفت. در ادامه به ذکر موارد مهمی اشاره می‌کنیم که به نوبه خود سهم بسزایی در بهبود آن دارند.

۴-۱. توسعه سرمایه و منابع انسانی

مفهوم توسعه منابع انسانی، مفهومی بنیادی است که دربرگیرنده تحصیل، آموزش و شایستگی است؛ تحصیل را آشناسازی بهره‌وران آموزش با یک روش کلی تعریف می‌کنند، همچنین آموزش را توسعه مهارتی خاص دانسته و شایستگی را عبارت از انجام دادن موفقیت آمیز و اثر بخش یک مهارت تلقی می‌کنند؛ بر این اساس، منظور از شاخص توسعه سرمایه و منابع انسانی در نظام سازمانی عدالت کیفری، آن دسته اهداف و برنامه‌هایی است که اسناد توسعه‌ای در سطح کلان کشور و نیز در سطح اسناد داخلی قوه قضاییه، به منظور ارتقای وضعیت کیفی و کمی نیروی انسانی نظام سازمانی عدالت کیفری در پیش گرفته است تا از این طریق کارگزاران و در واقع مجریان سیاست‌های جنایی

را از جوانب مختلف توانمند و کارآمد و اثربخش نماید. به گونه‌ای که در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ قوه قضاییه، یکی از ویژگی‌های این قوه، برخورداری از منابع انسانی شایسته ترسیم شده است. با این توضیح که قوه قضاییه با برنامه ریزی دقیق برای تأمین، آموزش و توسعه منابع انسانی متخصص، صالح، عدالت خواه و دانا به مبانی فقهی و حقوقی و نیز حفظ و ارتقای استقلال و منزلت قضات اقدام خواهد کرد (ولی اله و صادقی، ۱۳۹۴، ۸).

۴-۲. ترویج اخلاق سازمانی و تخلف زدایی

اخلاق سازمانی به عنوان یک مفهوم علمی در غرب از نیمه دوم قرن بیستم ظهور نموده است و در سطوح فردی و سازمانی توجه پژوهشگران را چهار دهه گذشته به خود جلب کرده و از آن به عنوان یک چالش اساسی فرا روی سازمان‌های مختلف در سطح جهان یاد می‌شود (مقیم، ۱۳۸۹، ۶۳). اخلاق سازمانی را می‌توان مقررات، استانداردها، کدها و یا اصولی دانست که دستورالعمل‌های لازم برای رفتارهای درست اخلاقی و وجدانی و همچنین درستکاری در شرایط خاص سازمانی را فراهم می‌آورد. مبنای این راهبرد کلی را می‌توان در نقش اخلاق محوری در انجام وظایف محوله بر کارگزاران نظام عدالت کیفری دانست.

اخلاق‌گرایی یک مقام و کنشگر قضایی در مقام پاسخگویی و اجرای سیاست‌های مد نظر، می‌تواند بر ارتقاء تکریم ارباب رجوع، پیشگیری از بزه‌دیدگی مجدد، پیشگیری از فساد اداری، احساس مسئولیت بیشتر در انجام وظایف محوله و تسریع در فرایندهای رسیدگی و اجتناب از برخی بد اخلاقی‌ها، مؤثر بوده و به نوعی از نقض حقوق بشری متهمان و مجرمان و تضييع آزادی‌های آنان و خانواده‌هایشان پیشگیری می‌نماید. و میتوان گفت که قطعاً با اجرای آن، به صورت یک عامل مستقیم در بهبود صدور یک رأی موفق و مستدل می‌تواند راه گشا باشد (ولی اله و صادقی، ۱۳۹۴، ۸).

منظور از تخلف‌زدایی در نظام سازمانی عدالت کیفری، زدودن تخلفات درونی از این نظام است. عدالت کیفری تنها توسط دادگر سالم و بی‌تخلف امکان‌پذیر است؛ لذا نمی‌توان از شخص متخلف و یا فاسد، انتظار اجرای قانون و تأمین عدالت را نمود. ای بسا! اگر او به اجرای قانون بپردازد، نفس اقدام‌هایش نیز فساد برانگیز باشد. بر این اساس، لازم است با ساماندهی مقررات اداری در جهت ارتقای سلامت اداری و سازمانی گام برداشت؛ به این صورت که تخلف‌زدایی از چرخه قضایی می‌تواند بر سرعت بخشی به امور بیافزاید. بسیاری از تخلفات در درون نهادهای مختلف نظام سازمانی عدالت کیفری وجود دارد که پیامدهای سوئی، مانند: دیوان سالاری بلاوجه، رشوه آوری و... را در بردارد (مقیم، ۱۳۸۹، ۳).

۳-۴. توانمند سازی نیروی انسانی

سازمان‌های امروزی مستلزم دست‌یابی سریع به نیروی انسانی توانمند به عنوان ابزار کارایی می‌باشند. توانمند سازی نوعی راهبرد کلان و قابل قبولی است که از آن برای بهبود مستمر استفاده می‌شود و یک علامت اختصاری جهت به کارگیری شایستگی‌های کارشناسان در روش‌های خلاق و نوآور در تمامی جنبه‌های عملکردی سازمان می‌باشد (وطنی، ۱۳۸۹، ۱۳)؛ به عبارت دیگر، توانمند سازی (تواناسازی) فرایند قدرت بخشیدن به افراد است. در این فرایند، به کارشناسان تا حد اعتماد به نفس خویش را بهبود بخشیده و بر احساس ناتوانی چیره شوند؛ همچنین باید در توسعه فرایند ابزاری نیز گامی مؤثر برداشت، منظور از شاخص توسعه‌ی فرایندی ابزاری، آن دسته از اقدامات و سازوکارهایی است که در صورت اجرا، منجر به بهبودی وضعیت ابزارها (اعم از وسایل، ساختمان‌ها و خدمات قضایی) و فرایند چرخه‌ی قضایی (اعم از زمان، کیفیت رسیدگی‌ها و غیره) می‌گردد که در بند ۲۴ سیاست‌های کلی نظام اداری، اصلاح فرایندهای قانونی و اداری راهبردی مهم برای ارتقای سلامت نظام اداری معرفی شده است.

وانگهی، اهمیت توسعه‌ی فرایندی و ابزاری آنچنان است که توجه به اثر بخشی و کارایی فرایندها و روش‌های اداری، در جهت تسریع و تسهیل ارائه خدمات کشوری در بند ۱۲ سیاست‌های مذکور مورد تأکید قرار گرفته است؛ بنابر این، در این بخش به چهار مورد از مؤلفه‌های اصلی این شاخص یعنی: تخصص‌گرایی فرایندی، دسترس‌افزایی فرایندی، سرعت‌افزایی فرایندی و در نهایت، غیر قضایی سازی فرایندی اشاره می‌شود (مقیم، ۱۳۸۹، ۶۳).

۴-۴. تخصص‌گرایی^۱ و تخصصی سازی^۲ در فرایند قضایی

تخصص‌گرایی فرایندی یا همان گرایش به تخصص و حرفه‌ای‌گری در فرایندهای قضایی، عبارت است از انجام امور مختلف در نظام سازمانی عدالت کیفری توسط افراد متخصص از یک سو و نهادهای تخصصی از سوی دیگر. این گرایش، هم بر دقت و هم بر سرعت فرایند رسیدگی‌ها و در نهایت، ارتقای کیفی و افزایش کارایی سازمانی تأثیر مثبتی خواهد گذاشت؛ زیرا در چنین وضعی، امور ارجاعی با دقت و حساسیت علمی و تخصصی بیشتر صورت می‌پذیرد و از صدور آراء ضعیف و بدون استدلال جلوگیری شده و حجم پرونده‌ها در مرحله تجدید نظر را می‌کاهد که این دو رهیافت در نهایت موجب کاهش اطاله دادرسی خواهد شد.

تخصص‌گرایی فرایندی را با توجه به قوانین و برنامه‌ها و اسناد موجود می‌توان شامل دو گرایش فردی و نهادی دانست؛ بدین معنا که در تخصص‌گرایی فردی، بر انجام امورات جاری در نظام سازمانی

1. Specialization
2. Specialization

توسط افراد متخصص در زمینه‌ای خاص تأکید می‌شود و در تخصص‌گرایی نهادی، بر ارجاع پرونده‌ها و موضوعات در نهادهای تخصصی همت گماشته می‌شود که از جمله تصریحات موجود در این زمینه می‌توان به تبصره‌ی جزء (۴) بند (ط) ماده ۳۳ قانون برنامه چهارم (تکلیف قوه قضاییه به اختصاص شعبه یا شعبی از دادگاه‌ها برای بررسی‌های جرایم الکترونیکی)، ماده ۸۸ قانون برنامه سوم توسعه (تکلیف قوه قضاییه برای تخصصی کردن محاکم بر حسب حجم عملیات، نیازهای منطقه‌ای و تخصص و تجارب قضات به منظور ارتقای کیفی و افزایش کارایی محاکم)، جزء ۴ بند (ب) راهبرد پنج ساله (تخصصی کردن دادرسی به عنوان یکی از اهداف راهبرد ارتقای وضعیت دادرسی) و جزء ۴ بند (س) راهبرد پنج ساله (تشکیل پلیس قضایی و تقویت ضابطان به عنوان یکی از اهداف راهبرد صیانت از اقتدار و استقلال قوه قضاییه) اشاره کرد (وطنی، ۱۳۸۹، ۱۲).

۴-۵. سرعت‌افزایی در فرایند دادرسی

در اعلامیه جهانی حقوق بشر، بند ۳ ماده (۹) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بند (۱) ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و کنوانسیون حقوق بشر اسلامی بر لازمه معقول و متعارف بودن فرایند دادرسی تأکید شده است. مدت معقول از یک سو بر نفي اطلاع دادرسی و از سوی دیگر بر نفي شتاب‌زدگی عملگرا و متأثر از برخی جریان‌های سیاسی و رسانه‌ای و فدا کردن دقت به جهت سرعت اشاره دارد. بر این اساس، مدت معقول را باید دارای دو بعد دانست. اهمیت این امر از آن جهت است که چنانچه فرایند کیفری بدون هیچ دلیل موجه و قانونی، دچار اطلاع غیر طبیعی شود، به طور قطع به اساس دادرسی عادلانه لطمه زده و آن را از هدف اصلی دور می‌کند. به رغم این تأکید، نظام قضایی کشور ما از نبود یک مدت معقول در هر دو بعد، در فرایند دادرسی همچنان رنج می‌برد.

اما آنچه که بیشتر به چشم می‌آید، نبود یک استاندارد مشخص برای آغاز و پایان زمان رسیدگی است. در برنامه پنجم توسعه، با نگاهی عملیاتی و اجرایی‌تر به این امر توجه شده است؛ بدین گونه که در بند (ج) ماده ۲۱۱ این برنامه مقرر شده است در اجرای بندهای (۱)، (۶)، (۸)، (۱۱) و (۱۲) سیاست‌های کلی نظام در امور قضایی قوه قضاییه موظف است اقدامات زیر در جهت تسریع در رسیدگی به پرونده‌ها را انجام دهد: (۱) تقویت و سازماندهی نهادهای نظارتی از جمله دیوان عالی کشور بر عملکرد محاکم و کارکنان قضایی و اداری جهت افزایش دقت در انجام امور محوله، (۲) تدوین طرح تخصصی کردن ضابطان قضایی در جهت توانمند سازی و آموزش تخصصی آنان، تا پایان سال اول برنامه.

تبصره: کلیه دستگاه‌هایی که به نحوی ضابط قوه قضاییه می‌باشند، مکلفند با درخواست قوه قضاییه نسبت به اجرای آموزش‌های تخصصی مربوطه زیر نظر قوه قضاییه اقدام نمایند.

از بند مورد اشاره می‌توان نتیجه گرفت که نظارت افزایی و تخصص‌گرایی، می‌تواند دو راهکار سرعت‌افزایی باشد (ولی‌اله و صادقی، ۱۳۹۴، ۶)؛ لکن در این قانون آنچه که جنبه عملیاتی بودن و جدیت برنامه ریزان را در خصوص سرعت افزایی فرایندی مبرهن می‌سازد، مقرر بند (ک) ماده‌ی ۲۱۱ است. در این بند، قانون‌گذار، قوه قضاییه را مکلف به طراحی سامانه الکترونیکی کاهش زمان دادرسی در کلیه مراجع قضایی نموده است.

نتیجه‌گیری

با عنایت به نقش راهبردی دلیل در دادرسی، برای تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان و مشارکت مؤثر و آگاهانه آنها در دادرسی، ارائه نقد و بررسی دلایل ضرورت دارد تا شهروندان ضمن اطلاع از دلایل ارائه شده، از فرصت منصفانه‌ای برای رد دلایل مطروحه برخوردار باشند.

از دیگر ضوابط دادرسی منصفانه، صدور آرای مستند و مستدل است؛ لذا قضات محاکم قضایی، ملزم هستند. در آرای صادره، مستندات قانونی و مبانی و دلایل تصمیم اتخاذی را به طور مستدل و منطقی تبیین کنند تا شهروندان از دلایل و مبانی تصمیم مطلع شده و از استبداد قضات نیز جلوگیری به عمل آید. در برخی از آرای قضایی، متأسفانه قضات محترم به طور شایسته در جهت ارائه مستندات و مستدل ساختن تصمیم اتخاذی اقدام نمی‌کنند؛ به طوری که با صدور آرای کلیشه‌ای با عبارات کلی و بدون هیچ گونه استدلالی، تحقق اهداف دادرسی را با موانع مواجه ساخته‌اند. برای اجرای قانون اساسی و نیل به اهداف تشکیل عدالت قضایی، وجود قضاتی مستقل، بی‌طرف، آموزش دیده و متخصص در زمینه دعاوی کیفری ضرورت دارد تا با اتکا به تخصص و دانش خود، به طور مستند و مستدل اتخاذ تصمیم نمایند.

استدلال قضایی، برداشت و قرائت قاضی به‌عنوان یک انسان از متن قانون و انطباق آن با موضوع مطرح شده نزد وی است؛ زیرا قانون بعد از تصویب ثابت؛ اما جامعه مواجه با تغییرات و تحولات گوناگون است؛ بر همین اساس، برابر عملکرد کنند قانونگذار، مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به سرعت تغییر می‌یابد. در این بین، این قاضی است که قانون را در حد اختیار خود با واقعیات موجود منطبق و اقدام به تصمیم‌گیری می‌کند.

در باور شکل‌گرایان، حقوق، مجموعه‌ای از قواعد، احکام و نظریه‌های قضایی مستقل است که مداخله حقوق‌دانان و قضات در آن به حداقل می‌رسد و رجوع به اخلاق، شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژی و دیگر معارف خارج از قواعد حقوقی، محل و جایگاه خاصی ندارد؛ بنابراین، با همه انتقادات وارده بر خلاء استدلال در اکثر آراء کیفری، می‌بایست قانونگذار تعریف جامعی از استدلال در متن قانون ارائه نماید، تا قاضی با اتکاء به قواعد ابرازی، مبنای فکری خود و نتیجه‌ای که از دلائل

کسب می‌کند اصول حقوقی را به راحتی به خدمت گرفته، تا با صدور رأی مستدل موجب تحقق احساس عدالت گردد.

کتابشناسی

۱. آشوری، محمد، (۱۳۸۴)، *آیین دادرسی کیفری*، تهران، نشر سمت.
۲. پورزند مقدم، پژمان، (۱۳۸۰)، «*ژرف ساخت دلیل کیفری*»، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، دوره شصت و پنجم، شماره ۳۴، ص ۳۲-۹.
۳. پژوهشگاه قوه قضاییه، (۱۳۹۱)، *مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عدالت اداری*، تهران، اداره انتشار رویه قضایی کشور.
۴. پژوهشگاه قوه قضاییه، (۱۳۹۳)، *مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عدالت اداری*، تهران، اداره انتشار رویه قضایی کشور.
۵. تدین، عباس، (۱۳۸۸)، *تحصیل دلیل در آیین دادرسی*، تهران، نشر میزان.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۲)، *دانشنامه حقوقی*، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ چهارم.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۵۸)، *مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام*، تهران، گنج دانش.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۰)، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش، چاپ یازدهم.
۹. حسینی نژاد، حسینقلی، (۱۳۷۴)، *ادله اثبات دعوی*، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
۱۰. حیدری، الهام، (۱۳۹۳)، «*اعتبار علم قاضی در صدور احکام کیفری در قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲*»، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال پنجم، شماره ۲، ص ۸۹-۱۱۰.
۱۱. خزانی، منوچهر، (۱۳۷۷)، *جزوه آیین دادرسی کیفری*، پلی کپی، دانشکده حقوق شهید بهشتی.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. ساکبانی، زهرا؛ واعظی، سید عباس، (۱۴۰۱)، «*اثرسنجی سوگیری‌های شناختی بر کیفیت عدالت در تصمیم‌گیری قضات دادگاه‌های کیفری*»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هشتاد و ششم، شماره ۱۱۹، ص ۲۴۵-۲۶۹.
۱۴. شمس، عبدالله، (۱۳۸۴)، *آیین دادرسی مدنی*، تهران، انتشارات دراک، چاپ سوم.
۱۵. شیروهی، مهدی (۱۳۸۶)، «*استاندارد حقوقی و احکام قضایی*»، مجله وکالت، شماره ۳۳، ص ۴۸-۵۴.
۱۶. صادق منش، جعفر؛ فرخی نیا، علی، (۱۳۹۱)، «*مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی*»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هفتاد و ششم، شماره ۷۹، ص ۵-۹۱.
۱۷. صادقی، صابر؛ ولی اله، محمود، (۱۳۹۴)، «*توسعه و نظام عدالت کیفری با تاکید بر شاخصه های نظام عدالت کیفری در برنامه های توسعه ای ایران*»، فصلنامه علوم انسانی، سال یازدهم، شماره ۴۲، ص ۸۶-۱۱۷.
۱۸. صالحی راد، محمد، (۱۳۸۲)، «*تأملاتی در باب مستدل بودن احکام دادگاهها*»، مجله حقوقی دادگستری، دوره شصت و هفتم، شماره ۴۲، ص ۱۷-۳۸.
۱۹. صدر زاده افشار، سید محسن، (۱۳۷۶)، *ادله اثبات دعوا در حقوق ایران*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۲۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۲)، اثبات و دلیل اثبات، چاپ هشتم، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
۲۱. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، اثبات و دلیل اثبات، تهران، نشر میزان.
۲۲. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۲)، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر دانشگاه تهران.
۲۳. کریمی، عباس؛ تقی زاده، ابراهیم؛ مختاری، رحیم، (۱۳۹۱)، « اصول حاکم بر ارزیابی قضایی شرایط عمومی ادله اثبات مدنی »، دو فصلنامه علمی پژوهشی دانش حقوق مدنی، دوره اول، شماره ۲، ص ۳۱-۴۴.
۲۴. گلدوزیان، ایرج، (۱۳۸۴)، ادله اثبات دعوی، تهران، نشر میزان، چاپ دوم.
۲۵. قنبر پور، بهنام؛ قربانی، امید، (۱۴۰۱)، « بررسی تأثیر ایجاد ابلاغ و ثبت الکترونیکی در روند دادرسی قضائی »، آموزه‌های فقه و حقوق جزاء، سال اول، شماره ۴، ص ۴۵-۶۷.
۲۶. محمدی، محمد رضا، (۱۳۹۳)، « نقدی بر شیوه استدلال دادگاهها در آرای حقوقی »، فصلنامه رأی: مطالعه آرای قضایی، دوره سوم، شماره ۸، ص ۱۷-۴۰.
۲۷. معین، محمد، (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفدهم.
۲۸. مقیمی، سید محمد، (۱۳۸۹)، « اخلاق سازمانی؛ جوهره فرهنگ سازمانی کارآمد»، مجله فرهنگ مدیریت، دوره ششم، شماره ۱۷، ص ۶۳-۸۹.
۲۹. وطنی، خسرو، (۱۳۸۹)، «بررسی عوامل مؤثر بر توانمندسازی منابع انسانی»، فصلنامه مدیریت، شماره ۲۰، ص ۱۳-۸۹.

30. Pataki, George (2002), ‘Manual for Administrative Law Judges and Hearin Officers’, Government Law Center of Albany Law School, www.nysalja.org.

31. Schwartz, Bernard (1953), **Administrative Procedure and Natural Law**, Notre Dame Law Review, Vol. 28.

